

## تعهد سیاسی برشت

(بخش دوم)

نویسنده: توفان آراز

## دنباله تحولات

وضع شبیه جنگ داخلی در آلمان پس از انقلاب نوامبر و سرکوبی جمهوری شورایی در مونیخ ادامه داشت.

مونیخ در ایام 1 و 2 مه 1919 سقوط کرد. گروه های آزاد پیروز در حدود 600 تن را تحت چالش و ترور پس از غلبه بر شهر به قتل رساندند، که از آن ها 450 تن " سرخ ها " بودند. کارگران و غیرکارگران مظنون به " اسپارتاکیست " بلافاصله به دنبال دستگیری اعدام می گردیدند. افراد گروه های آزاد به حریم زندگی خصوصی اهالی تجاوز می نمودند، و کسانی را که با دلیل یا بدون دلیل به ظن شان صلح طلب، سوسیالیست یا یهودی بودند، دستگیر می ساختند. فرمانده نظامی جمهوری شورایی رودولف اجلهوفر (Rudolf Egelhofer) ضمن دستگیری کشته شد. نظریه پرداز آنارشیسیم در آلمان گوستاو لاندائور (Gustav Landauer) (مقت 1870 - 1919)، که نخستین مسئولیت دار سیاست فرهنگی جمهوری شورایی بود، زیر لگدها به هلاکت رسید. اریش موهسوم (Erich Mühsum) (1878 - 1934)، ارنست تولر (Ernst Toller) (1893 - 1939) و نیکیش به حبس های دراز در زندان محکوم گشتند. رهبر کمونیست اوژن لوین (Eugen Leviné) (مقت 1883 - 1919) به بالاترین خیانت متهم و مجازات مرگ او مطالبه شد. وی در دادگاه شجاعانه از خود و مرامش دفاع کرد، و در 5 ژوئن 1919 اعدام گردید. سرتاسر تابستان سال مزبور نیز اعدامات صورت گرفتند. تقریباً 4000 جلسه دادرسی بر علیه " سرخ ها " تشکیل داده شدند.

سال های بعد تحولات بایرن در سمت ارتجاعی ادامه یافت. جدایی طلبان بایرن ( مخالفین جمهوری رایش) و راستی های تندرو بر حیات سیاسی مسلط گشتند. سیاستمدار گوستاو کاهر (Gustav Kahr) (1862 - 1934) به عنوان رئیس دولت و سپس کمیسر عالی دولت ( اختیاردار اجرای قدرت در وضعیت استثنایی) از راست افراطی پشتیبانی می نمود. او سرانجام به ضدیت با دولت مرکزی برخاست ( در واقع بر بایرن به صورت یک سرزمین مستقل حکومت نمود)، و جهت تعمیم رژیم مشابه بایرن به سرتاسر آلمان توطئه چینی کرد. نوامبر 1923 آدولف هیتلر (Adolf Hitler) (1889 - 1945) و پیروانش کودتای معروف به " کودتای آبخوخانه ای " را انجام دادند، که از جمله به علت بازایستادن کاهر به دلایلی از حمایت از کودتا نافرجام بود.

ولیکن آشفستگی و ناآرامی به بایرن منحصر نمی گردید. اعتصابات و پیکارهای مسلحانه طی نخستین سال جمهوری بخش وسیعی از آلمان (هامبورگ، برمن، منطقه روهرا، ساکسن) را فراگرفته بودند. در مارس 1920 در برلین کودتای موسوم به "کاپ" (Kapp) روی داد، به این گونه که محافظه کار تند رو ولفگانگ کاپ (Wolfgang Kapp) (1858 - 1922) با پشتیبانی گروه های آزاد قدرت را در برلین تصرف نموده، دولت قانونی را به فرار از پایتخت مجبور ساخت. "دولت" کاپ در اثر فعالیت توده ای کارگران به شکل اعتصابات بزرگ و تشکیل گاردهای مسلح مقاومت در برابر گروه های آزاد سرنگون گردید. سیاستمداران چپی و لیبرال سرشناس در معرض تهمت و تبلیغات لجن پراکنی باورنکردنی قرار گرفتند، حتی در اوت 1921 سیاستمدار میانه رو ماتیاس ارزبرگر (Matthias Erzberger) (1875 - 1921) ژوئن 1922 وزیر خارجه والتر راتنائو (Walter Rathenau) (مقت 1867 - 1922) کشته شد. پائیز 1923 در مملکت وضعیت استثنایی اعلام گشت، و قوه مجریه از نوامبر سال مزبور تا فوریه 1924 به ارتش محول شد. رایش با قدرت نظامی بر ضد دولت های سوسیالیستی اکثریت با همکاری /س.پی.دی و ک.پی.دی در تورینگتن و ساکسن عمل نمود. نیروهای فرانسوی بخشی از منطقه روهرا را از ژانویه 1923 تا اوت 1925 به اشغال خود درآوردند. نیازهای مادی از زمان جنگ جهانی اول ادامه داشت، و تورم دارای هنایشات وخیمی خاصه در زندگی بی ثبات مردم عادی بود. اکتبر 1923 قبل از ثابت شدن ارز، یک دلار برابر با 40 میلیارد مارک بود! نیمه نخست دهه 20 برای اکثر مردم آلمان زمان خشونت، هراس، نیاز و گرسنگی به شمار می رفت.

این شرائط و روی دادهها برطبق منابع موجود (یادداشت های روزانه منتشرشده برشت، توصیفات شرح حالی برشت شناسان مطلع) اهمیت مرکزی در حیات نویسنده جوان برشت، در اندیشه ها و هستی او، در نویسندگی او نداشتند؛ هیچ اهمیت مرکزی - بلی، حتی اصلاً نه اهمیت چندانی. در منابع هیچ ذکری از فعالیت سیاسی، "کمونیستی"، علاقه سیاسی در خور اهمیت برشت وجود ندارد.

مونسرتر روایت می کند، که دائره دوستان برشت از جمله به توسط مولریسرت از وقایع وحشت ناک مونیخ پس از ایام سقوط دولت شورایی باخبر گشتند. او به اختصار از اعدام "سرخ ها" - مردان، زنان و کودکان بدون تفاوت -، پرتاب شدن اجساد به شیوه ای که سرها با کوفته شدن به پل سنگی شکافته می شدند، و مغزها بیرون می زدند، روایت دارد. یک چنین نمایش بدویت حیوانی مسلماً به آسانی فراموشی پذیر نبود. اما مونسرتر روایتش را در ارتباط مشخصی با برشت، اعمال و نویسندگی او قرار نداده است. تنها چیزی که در این مورد می گوید، این که "وقتی برشت بعد [در حقیقت نه بعد، اما بعدها، یعنی در سال 1950!] در ملاحظاته بر نمایشنامه *Der Hofmeister* (معلم سرخانه) - که آن را بر اساس داستانی نمایشی به همین نام، خلق شده در سال 1774 به وسیله ژاکوب میکائل رینهولد لنز (Jakob Michael Reinhold Lenz) (1751 - 1922) نوشته بود - [از وحشی گری اصولی مشخصه ضدانقلاب سخن می گفت، احتمالاً به این روزها فکر می کرد. "ظاهراً کودتای "کاپ" تأثیری در اندیشه ها و نویسندگی برشت جوان نداشت، نه حتی جنگ داخلی در روهرا، که پس از کودتا و وارد عمل گردانده شدن نیروهای نظامی دولت برای سرکوبی کارگران، که تا در جه زیاد در نجات همان دولت مؤثر بودند، روی داد.

اندکی دیرتر در همان سال، 18 ژوئن 1920، به دنبال شش ماه رخ داده‌های سیاسی خشونت آمیز و مهم، برشت در یادداشت‌های روزانه اش از وضعیت آلمان و ملت آن چنین شکوه نمود: "چقدر این آلمان مرا کسل می‌کند! این یک مملکت متوسط الحال است، رنگ‌های پریده اش و مناظرش زیباست، ولی چه مرد می! یک طبقه دهقانان در حال انحلال، که خشونتش زاینده شرارت بخصوصی نیست، اما یک حیوانیت آرام، یک طبقه متوسط دچار کودنی و روشنفکران عاجز!" طبیعتاً در برابر چنین بیانات بی‌قیدانه ای از یک نویسنده جوان، مشغول به خود باید بردبار بود، و هم چنین میل مخالف گویی، عادت نقیضه گویی، میل وحشت زده کردن، که از مشخصات برشت جوان - حتی مسن - بود، را باید در نظر داشت؛ اما از آن جا که یادداشت‌های روزانه برشت مربوط به سال‌های 22-1920 عمده ملاحظات سیاسی نیستند (حتی ملاحظه فوق را نیز نمی‌توان سیاسی دانست)، پس باید به توان به خود اجازه این استنباط را داد، که کسانی که به هر قیمتی کوشیده‌اند تا برشت جوان را بی‌اندازه علاقمند و متعهد به سیاست جلوه دهند، و نه فقط این، حتی از او کمونیست به سازند، اساساً در اشتباه بوده‌اند.

25 سپتامبر 1920 برشت تقریض اشغال شدن سرزمین روهر از سوی متفقین را می‌نویسد، و این تقریضی نه با روح بشری، دموکراتیک یا سوسیالیستی، برعکس کاملاً هم‌خط با تبلیغات ارتجاعی ملی - سروری طلبانه است. خشم او نسبت به نیروهای اشغالگر فرانسوی شامل "سیاه پوستان" است: "سیاه پوستان خون مملکت را می‌مکنند. آن‌ها زنان را دسته دسته آبستن می‌کنند، بی آن که مجازات شوند، به هر اعتراض مردم خنده می‌کنند."

ضمناً ناگفته نماند، در یادداشت‌ها، نامه‌ها یا نوشته‌های منتشرشده برشت متعلق به این دوره هیچ اثری از مطالعه ادبیات سوسیالیستی به وسیله برشت و یا به ادعای هشت "آشنایی" برشت با مارکسیسم به چشم نمی‌خورد.

در خاتمه 1921 برشت برای نخستین بار با نویسنده آرنولت برونن (Arnolt Bronnen) (1959-1895) ملاقات نمود، که به چند سال دوستی و همکاری پرحرارت شان منجر گردید. این رابطه را برونن عجیب - نویسنده مطالب رسواساز، متأثر از اکسپرسیونیسم در اوایل دهه 20، بعد مجذوب گرایش‌های راست و نازیستی زمان، در آخرین سال‌های حیاتش عضو اس/ای/دی و فعال در آلمان شرقی (سابق) - در کتابش تحت عنوان *Tage mit Bertolt Brecht* (آیام با برتولت برشت) (1960) توصیف کرده است. در این کتاب تأیید می‌گردد، که رابطه با دیگران، مسائل عمومی جاری، توأم کار مشخص نوشتن و کسب شهرت به عنوان نویسنده و مرد تئاتر در این سال‌ها ذهن برشت را به خود مشغول داشته بودند، نه مسائل سیاسی. علاوه بر این گواهی در مورد برشت، کتاب هم چنین شامل جزئیاتی روشن‌گرانه در خصوص نحوه برخورد برشت با سیاست می‌باشد. برونن توصیف می‌کند، مونیخ دژ نازیست‌ها و بقیه ارتجاع در 23-1922 چه هنایش وحشت‌زایی در برشت داشت. هم‌زمان واکنش برشت در قبال حضور هیتلر در جلسات سیاسی گزارده می‌شود، که بر طبقش برشت در آن زمان هیتلر را قبل از هر امر به صورت یک پدیده مضحک، یک باز یگر کم‌دی، که مطالعه رفتارش برای هنرپیشگان کم‌دی و هنرمندان تئاتر سودمند می‌بود<sup>12</sup>، ملاحظه می‌نمود، نه به صورت یک خطر سیاسی. نیز برونن نکات

روشن‌گرانه ای در مورد کیفیت مسئولیت‌پذیری اجتماعی و سیاسی معمولی برشت ذکر می‌نماید. برونن، که تحت‌هنایش شدید وضع وحشت‌انگیز و اسف‌بار مردم در تاریخ اوج تورم در 1923 قرار گرفته بود، عطف توجه می‌دهد، که او "به خوبی واقف است چه‌نمایشی در این ایام وحشت‌بار مصیبت ملی، در این ایام آشفتگی که میلیون‌ها کارگر از گرسنگی در رنج و عذاب هستند، باید اجراء شود، ولی متأسفانه هنوز چنین‌نمایشی نوشته نشده است. برشت از شنیدن این حرف‌خشمگین شد و به درشتی جواب داد: 'گرسنگی مردم به تو چه مربوط است. مگر نوشتن‌نمایشنامه‌ها درباره‌گرسنگی آن‌ها را سیر می‌کند؟ ترقی کردن در دنیا، به شهرت دست یا فتن، صاحب یک تئاتر شدن، به اجراء گذاشتن‌نمایشنامه‌های خود، مهم این‌هاست!'"

تولید ادبی، خاصه‌نمایشنامه‌نویسی برشت طبعاً از چگونگی برخورد او به سیاست‌هنایش پذیرفته بود. کارهای تئاتری اجراء شده موفق برشت در این دوره عبارت بودند از: *صدای طبل‌ها در شب* در 1922، که از آن در پیش‌سخن رفته است. *Im Dickicht der Städte* (در هرج و مرج شهرها) در مه 1923. *بال* در دسامبر همان سال؛ این هر دو نمایشنامه خالصاً مربوط به مسائل زندگی، بدون هیچ جنبه اجتماعی - سیاسی هستند. *Leben Eduards des Zweiten von England* (زندگی ادوارد دوم از انگلستان) - که برشت آن را با همکاری فوشتوانگر و بر اساس نمایشنامه‌ای با عنوان *Edward II* (ادوارد دوم) (1594) اثر کریستوفر مارلو (Christopher Marlowe) (93 - 1564)، نماینده بااهمیت درام عصر الیزابتیانی، معاصر ویلیام شکسپیر (William Shakespeare) (1616 - 1564) و با نفوذ هنری آشکارش بر شکسپیر، نوشته بود - در مارس 1924؛ این نمایشنامه نیز مربوط به شرائط یک انسان - یک مرد - برای متحقق ساختن هستی خویش است. ما از محتوای نمایشنامه‌های برشت ضمن بررسی جهان‌بینی او در جوانی بیش‌تر سخن خواهیم گفت.

برای برشت هنر راه به سیاست بود، ولی او در این سال‌ها هنوز موضع هنریش را صراحتاً مشخص نساخته بود.

## دو پیکره ادبی

در مونیخ برشت جوان با فوشتوانگر آشنا گردید. برشت نمایشنامه‌های اولیه اش *اسپارتاکوس* (صدای طبل‌ها در شب) و *بال* را به او نشان داد، و با همکاری وی - چنان‌که در بالا ذکر شد - نمایشنامه زندگی *ادوارد دوم از انگلستان* را نوشت. همکاری آن دو در آینده ادامه یافت.

فوشتوانگر شخصاً در چند مناسبت برداشتش از برشت را بیان داشته است. فوشتوانگر، چنان‌که از توصیفاتش از برشت برمی‌آید، به زودی دریافته بود، که با یک نابغه ادبی نادر آشنایی یافته است، ارزیابی‌ای که فوشتوانگر علی‌رغم قیود، شک‌ها و انتقادش از برشت در سراسر زندگی خود حفظ کرد.

به این ارزیابی فوشتوانگر یک دوستی تدریجی ژرف، شخصی افزوده شد، که به رغم تمامی تفاوت های مزاجی و نظری - که قابل توجه نیز بودند - در طول زندگی شان دوام یافت.

درباره رابطه فوشتوانگر و برشت، مونسسترر روایت می کند، هنایش روحی آن نویسنده جوان و شخص اصلی نمایشنامه اش *اسپارتاکوس (صدای طبل ها در شب)* بر فوشتوانگر چنان بود، که فوشتوانگر خود به زودی نمایشنامه ای نوشت، که هرگز به اجرا درنیامد، اما به صورت کتاب با عنوان *Thomas Wendt (توماس ونت)* انتشار یافت. مونسسترر می افزاید: " آن نخستین آزمون، هر چند کاملاً ناموفق، برای نقش یک پیکره ادبی از برشت بود." در منابع دیگری درباب برشت نیز ذکر شده است، که *توماس ونت* باید پیکره ای از برشت جوان باشد. این موضوع از چه قرار است؟

نمایشنامه فوشتوانگر درباره یک جامعه (آلمان) درگیر با تضادهای اجتماعی حادی است، و اعتصابات، جنگ و انقلاب آن را متزلزل ساخته اند. نمایشنامه نشانگر جوانب مهم انقلاب آلمان نیز می باشد. فوشتوانگر این کارش را طی سال های 1918-19 نگاشت. آن در ابتداء 1918، پیش از بروز انقلاب نوامبر آغاز گردید، و ژوئیه 1919 تاریخ پایانش بود. برشت ابتداء در بهار 1919 - در مارس - با فوشتوانگر آشنا گشت. درباره کار فوشتوانگر با *توماس ونت* و آشنایی او با برشت، از آخرین منشی فوشتوانگر هیلده والدو (Hilde Waldo) در کتاب *Lion Feuchtwanger, The Man, his Ideas, his Work* (لیون فوشتوانگر، مرد، نظرات، کارش) (1972) به کوشش: جی.ام. اسپالک (J. M. Spalek) نقل قول می شود: " فوشتوانگر در حال به اتمام رساندن " رمان غم انگیزش " *توماس ونت* بود، که برشت جوان به ملاقاتش رفت." این نوشته والدو در خور تأمل است، از این نظر که اگر برشت واقعاً مدل *توماس ونت* بوده باشد، پس فوشتوانگر یا باید بخش اعظم دستنویسش را پس از ملاقات با برشت بازنویسی کرده باشد - یعنی بازنویسی 250 صفحه! - یا این که ملهم از برشت جزئیاتی به دستنویس افزوده یا تغییر داده باشد. آیا به راستی محتمل است برشت مدل ونت بوده باشد؟ در کتاب فوشتوانگر، ونت پیش از جنگ به کار سیاسی اشتغال دارد، در جنگ و بعد در انقلاب شرکت می نماید، حتی در درجه رهبری. او نمونه نویسنده اکسپرسیو نیستی و انقلابی است. بنابراین یکسان دانستن ونت یا حتی کم و بیش همتبارسازی او با خالق *اسپارتاکوس (صدای طبل ها در شب)* و *کراگلر (Kragler)* سرباز نقیضه گویی به نظر می رسد. فوشتوانگر از امکان کاربری مدل های مربوط و مناسب برخوردار بوده است. ادبیات آلمان شرقی (سابق) و آمریکا در باره فوشتوانگر نیز عطف توجه می دهند، که فوشتوانگر آشنایی نزدیک با انقلابیون روشنفکر عمده در مونیخ داشته است: موهسوم، ایسنر، تولر و لاندائو، یعنی دایره ای که در جریان انقلاب نوامبر و جمهوری شورایی در بایرن نقش تعیین کننده داشتند. نظرات آنان، کنش آنان و شکست آنان تا شعاع وسیعی مناسب با اندیشه ها و رفتار ونت می باشند. هانس لئوپولد (Hans Leopold) (1871-1942) در کتابش *Lion Feuchtwanger (لیون فوشتوانگر)* (1967) می نویسد: " این مردان، که استنباط شان از انقلاب بخشاً واهی گرایانه و بخشاً آنارشویستی بود، مدل قهرمان فوشتوانگر، *توماس ونت* نویسنده و انقلابی هستند." کاهن در کتاب شرح حالیش درباب فوشتوانگر ونت را به صورت " هنرمند - سیاستمدار حساس " مشخص می سازد، و علناً تولر را مدل ذکر می کند. از

اولریش وینشتین (Ulrich Weinstein) در کتاب *لیون فوشتوانگر، مرد، نظرات، کارش* این جملات آمده است: "توماس ونت منعکس کننده انقلاب بایرن 1918/1919، خاصه در شخص اصلی است، که ارنست تولر مدل آن بوده است."

بنابراین شکی نیست که مونسترر قابل اعتماد از چندین نظر در این مورد اشتباه کرده است. نمی توان ضمن خواندن "رمان غم انگیز" فوشتوانگر، توماس ونت، پیکره برشت جوان را در نظر خود مجسم نمود، اما تشخیص پیکره هنری و سیاسی دقیقی - هر چند نه در همه جا دوستانه - از تولر و دیگر اعضاء دائره روشنفکران انقلابی در کتاب فوشتوانگر ممکن می باشد، اشخاصی که به استنباط فوشتوانگر در کار عملی و سیاسی شان فاقد شایستگی بوده اند.

اما ارتباطی بین برشت و اثر فوشتوانگر وجود دارد، و آن از نوع کاملاً دیگری است. برشت در سرتا سر زندگیش از کارهای نویسندگان دیگر به صورت ماده کارهای خویش بهره مند می شد. او در وجود فوشتوانگر مردی یافت، که چون خود وی یک استاد هنر بود. اندیشه و فن فوشتوانگر در نگارش یک "رمان غم انگیز" مبنی بر در فاصله قرار دادن و متصور نمودن ماده برای پیدایش نظریات برشت در زمینه "تئاتر حماسی" بی اهمیت نبوده است.

مونسترر پس از آن که به اشتباه ونت را "آزمون کاملاً ناموفق" فوشتوانگر در نقش یک پیکره ادبی از برشت تلقی می نماید، می نویسد، اما فوشتوانگر در رمان *Erfolg* (کامیابی) (1930) در ارائه پیکره بهتری از برشت از طریق مهندس کمونیست کاسپار پروکل (Kaspar Prökl) (شخص اصلی رمان) موفق بوده است. این که پروکل پیکره ای از برشت است، عموماً در ادبیات درباره برشت مقبول می باشد. ولی نکته قابل بحث در این مورد آنست، که آیا پیکره از برشت شامل کدام جنبه هایی از اوست، و با نظر به کدام نقطه زمانی در حیات برشت می تواند معتبر باشد؟ چنین بحثی با توجه به مشی و تکامل برشت جوان دارای ارتباط و مناسبت با تحلیل ماست.

کامیابی فوشتوانگر هم چنین عنوان فرعی "سه سال از تاریخ یک ایالت" را بر خود دارد. مقصود از ایالت، بایرن است، و سه سال منظور 1921 و 1922 و 1923 می باشند. رمان درباره تاریخ بایرن و تا درجه ای تاریخ آلمان تا زمان کودتای نافرجام هیتلر در نوامبر 1923 در مونیخ است. در نتیجه بازی سرنوشت این گزاره فوشتوانگر به صورت یک تاریخ تمام دوره ای در گذشته، آن گونه که مقصود فوشتوانگر بود، درنیامد؛ زیرا فاشیسم هیتلری با نافرجامی کودتا به اتمام نرسیده بود، و کتاب در عوض به بخش نخست یک اثر سه قطعه درباره آلمان بین جنگ های جهانی اول و دوم تبدیل گردید. دو بخش دیگر عناوین *Die Geschwister Oppenheim* (نسل اوپنهایم) (1933) و *Exil* (تبعید) (1940) را به خود گرفتند. کامیابی در زمره بااهمیت ترین رمان های آلمان در نیمه نخست سده بیستم می باشد.

سخن از رمان فوشتوانگر البته در این مجال نمی گنجد، تنها گفته می شود، که آن تا اندازه ای یک رمان کلیدی است، زیرا در آن هم سیاستمداران بایرن - از جمله هیتلر - و هم نویسندگان و شخصیت های فرهنگی بایرن ظاهر می گردند. همچون بسیاری دیگر از نویسندگان بااهمیت فوشتوانگر نیز نشانه هایی از واقعیت را اخذ کرده، و آن ها را مرکباً به سلیقه خویش ارائه داشته است؛

در مواردی به صورت تصاویر تقریباً طبیعی، در مواردی دیگر به صورت تصاویر خودساخته. به همین گونه است درخصوص پروکل، مهندس و کمونیست تندمزاج و عصبانی، که دارای وجوه مشترک با برشت می باشد، وجوهی که فوشتوانگر هم چنین در کتاب دیگرش با عنوان *Brecht, Dargestellt für Engländer* (برشت، معرفی شده به انگلیسیان) (1928) ذکر کرده است.

شکی نیست که پروکل فوشتوانگر از حیث شخصیت و رفتار تا درجه زیادی یک پیکره واقعی از برشت می باشد. اما سیمای سیاسی پروکل دارای وجه تشابهی با برشت نیست. پروکل یک کمونیست سازمان یافته است، و در خاتمه داستان، 1923، آلمان را به مقصد اتحاد شوروی ترک می گوید، تا در آن جا در کارخانه ای با شغل سرمهندس به کار پردازد. برخلاف پروکل، برشت هرگز کمونیست به مفهوم سازمان یافته نبوده، و نه حتی کمونیست از حیث فهم و عقیده در سال های 23-1921، یعنی در زمانی که رمان فوشتوانگر به آن مربوط است. پیکره ای که فوشتوانگر از طریق پروکل از برشت نقش می کند، بدون مناسبت با سال های پیش از 1923 (تاریخ خاتمه داستان) و حتی بدون مناسبت با مرحله تکوین رمان، 30-1917 و بعضی جزئیات می باشد.

این جا مکی در یک نکته جای خود دارد. پروکل ضمن صحبت با شخص دیگری در رمان به نام توورلین (Tüverlin) درباره وظایف نویسندگان و ادبیات سخن می گوید. "مهندس پروکل آمرانه از توورلین مطالبه کرد، که یا ادبیات عمل گرایانه، سیاسی، انقلابی به نویسد، یا هیچ ننویسد." و اندکی جلوتر در همین رابطه: "نویسندگان می باید اسناد زمان را به دست دهند. وظیفه آنان این بود. در غیر این صورت زندگی شان بیهوده می بود." شکی نیست که منظور فوشتوانگر این جا آنست که او بخشاً این را مطالبه ای تلقی می نماید، که یک کمونیست عمل گرا باید مطرح سازد، بخشاً این که برشت در اواخر دهه 20 و اوائل دهه 30 واقعاً همین مطالبه را هدف خود به مثابه هنرمند مارکسیست قرار داد؛ ولی نه در سال های 23-1921. ما در یک مبحث بعد از استنباط برشت از "ادبیات عمل گرایانه، سیاسی، انقلابی" و "اسناد زمان" سخن خواهیم گفت، استنباطی که تا حد زیادی متفاوت با استنباط سایر کمونیست ها و متفاوت با خط حزبی رسمی بوده است.

با مقایسه نویسندگی برشت و فوشتوانگر این اندیشه در ذهن ما پیدا می شود، که فوشتوانگر بشر دوست غیرسوسیالیست با اثرش کامیابی یک سند سیاسی زمان به مراتب مهم تری از آن چه برشت با بخش اعظم ادبیاتش طی دهه 20 ارائه داشته، به دست داده است.

هم چنین ارزیابی پروکل از اتحاد شوروی در خور تأمل می باشد. یکی از همحزبیان کمونیست پروکل به دیدار او می رود. پروکل به او درس سیاسی می دهد: "آن روز کاسپار [پروکل] آن اندازه برآ بود که صلاح بود رشته سخن منحصرأ در دست او باشد. او از همه کس و همه چیز ایراد می گرفت و نظریاتی به پیش می کشید، که بیش تر ناشی از هیجان زدگی بودند تا فکر درست. او اعلام کرد، روسیه شوروی به علت دیکتاتوری مفرط حزبی و پاک سازی کوتاه فکرانه حزب بیش از پیش در سمت یک دولت طبقاتی تکامل خواهد یافت، در حالی که دموکراسی های غربی محتاطانه، ولی منظمأ در سمت دولت بدون طبقات کار خواهند کرد. تفسیرات او از وقایع و نظریاتش تدریجاً جسورانه تر می شد. در آخر عبارتی

به کار برد، که به نظر می‌رسید بیش تر برای اشعارش مناسب باشد تا برای تبلیغات: مارکسیسم نه هدف تسهیم ثروت، اما فقر را، نه توسعه آزادی، اما عدم آزادی مولدانه را تعقیب می‌کند." این عبارت پایانی در رمان فوشتوانگر را می‌توانیم با عبارتی معتبر از برشت در این رابطه در نمایشنامه *Über die Diktatur en einzelner Menschen* (درباره دیکتاتوری افراد واحد) (تقریباً متعلق به دهه 30) مقایسه کنیم به این قرار: "در دولت کارگری روسیه آزادی حاکم است. در ضمن می‌توان گفت: در آن جا آزادسازی حاکم است (...). آزادسازی عبارت است از آزادسازی نیروهای مولده، هر آزادی شخصی به آن وابسته می‌شود (...)." والتر بنجامین (Walter Benjamin) (1892 - 1940) در نوشته اش *Versuche über Brecht* (آزمایش درباره برشت) (1966) این قول برشت را از سال 1938 نقل می‌کند: "در روسیه یک دیکتاتوری بر پرولتاریا حاکم است. (In Russland herrsche eine Diktatur über das Proletariat.)" این گونه بیانات و نظریات در آن زمان اغلب می‌توانستند در داخل و خارج اتحاد شوروی به قیمت زندگی، اخراج از حزب کمونیست - اگر عضو آن می‌بودند - هم چنین بدنام سازی و مزورانه ترین نوع آزارها تمام شوند.<sup>13</sup>

فوشتوانگر دستنویس کامیابی را برای خواندن در اختیار برشت گذاشت. تشابه شخصیت پروکل با برشت به اندازه ای مایه ناراحتی برشت گردید، که او از پی فوشتوانگر که مشغول گذراندن تعطیلات در ایتالیا بود، به آن جا سفر کرد، تا او را وادار از تغییر شخصیت پروکل سازد، ولی فوشتوانگر نپذیرفت.

## جهان بینی نویسنده جوان

در سال های پسین جنگ جهانی اول هستی چهره مهیبش را به آلمانی ها نمود. بسیاری جرئت رو در رویی با واقعیت بی‌ترحم را به خود نمی‌دادند، از آن روی برمی‌گرداندند، یا می‌گریختند، و دلگرمی و اطمینان را در مذهب، اشکال گوناگون اوهم، ایمان اکسپرسیونیسم به "انسان" و "نیکی"، یعنی سمت های سرطانی، ارتجاعی در فرهنگ و سیاست می‌جستند. آنان که هیچ دلگرمی و اطمینانی نمی‌یافتند، آخرین چاره را محو شدن از صفحه روزگار می‌دیدند - خودکشی به پدیده ای عادی در نسل برشت بدل گشت.

در نمایشنامه برشت *Dreigroschenoper* (ژنده پوش) متعلق به سال 1928، یعنی تاریخی که برشت در راه متعهد ساختن خود به مارکسیسم بود، پادشاه گدایان پئاشوم (Peachum) به آواز می‌خواند: "زمین فقیرست، آدم شیرین." و می‌افزاید، که آدم ها در حقیقت می‌خواهند خوب باشند، ولی شرائط این اجازه را نمی‌دهند؛ به عبارت دیگر شرائط اجتماعی تعیین کننده زندگی و رفتار انسان ها هستند. گفته های اخلاقی دیگری در ژنده پوش شامل این دوئیت می‌باشند، به عنوان مثال: اول غذا، بعد اخلاق و فضیلت.



چنین استنباطی از سوی انسان هایی در سرزمینی مانند آلمان سپسین جنگ جهانی اول طبیعی به نظر می رسید، و در واقع استنباط بخش اعظم ملت آلمان بود؛ استنباطی نه مبین یک رویکرد سیاسی فعالانه و بدون وجه اشتراک چندانی با سوسیالیسم یا مارکسیسم.

برشت دیدگانش را بر واقعیات نسبت. آن چه او می دید، وحشت زاء، غیرانسانی، بی معنی، مشکل الدرک بود. ولی او سیستم های دلگرم کننده و اطمینان بخش مصنوعی فرهنگی و سیاسی را هرگز نپذیرفت.

او با روح مسیحیت پروتستانی، لوتریانی فرهیخته شده بود، ولی از مذهب و خدانشناسی روی برتا فت. در ارتباط با این نکته اشعاری سروده برشت در دست است، از آن میان "Gegen Verführung" (هشدار در مورد فریب) (حدود 1920)، یا قطعه شعری که به توسط آن شاعر جوان دانش خود را در اختیار نسل های آینده قرار می دهد. تأملی در این قطعه شعر جای خود دارد. عنوان اصلی شعر "Den Nachgeborenen" (به نسل های آینده) بود، یعنی پیغامی به آینده، و شعر از حیث زمانی تعلق به همین دوره مورد بحث ما دارد. تاریخ سرایش شعر به نظر ناروشن است. در "آرشیو برشت" بر نسخه ای محفوظ از آن تاریخ "Um 1920" گذاشته شده است. مارش در تقریضش تاریخ سرایش شعر را 1925 ذکر نموده، و در پرانتز افزوده است: "قابل قبول دیرتر". هنگامی که برشت خود در اوایل دهه 50 اشعارش را بازخوانی می کرد، در مورد این شعر نوشت: "یکی از اشعار قدیم از دوره گذشته" و عنوان شعر را نیز به "Der Nachgeborene" (به نسل آینده) - یعنی از شکل جمع قبلی به فرد - تغییر داد، و شعر از آن به بعد به همین عنوان انتشار یافته است. مسلماً برشت در دهه 50 رغبت چندانی به تصدیق پیغام منفی شعرش به آینده نداشت، و واضح است که قرار داده شدن شعر در دسته اشعار قدیم دوره گذشته به وسیله او را باید به همین دلیل دانست، و این دسته بندی نیز طبعاً از نظر هر برشت شناسی مردود است، زیرا اشعار قدیم برشت همه به سال های 13-1912 متعلق می باشند. به همان اندازه که این شعر به زمان عقب تری متعلق گردانده شده، به همان اندازه نیز بر فاصله بین پیغام آن و برشت، رسول فرهنگ دهه 50، که به "مثبت" نبودن بسنده، قابل قبول رویکردش به فرهنگ و هنر و نتیجه عدم برآوردن مطالبات دولتمردان آلمان شرقی (سابق) در این زمینه ها متهم می گردید، افزوده شده است. برشت با تغییر عنوان شعرش از "به نسل های آینده" به "به نسل آینده" آن را از صورت پیغام منفی به نسل های آینده بودن به یک تصویر هزلی از شخصی متأثر از "ضعف و انحطاط" فرهنگی، استنباط منحطانه و مسخره از دنیا تبدیل ساخته است (شخصی که مسلماً نمی توانسته یکسان با برشت باشد!)

تا جایی که به اکسپرسیونیسم مربوط می گردد، سخن گفتن از آثار دوره جوانی برشت به صورت آثار اکسپرسیونیستی گمراه کننده است. طبیعتاً برشت از نویسندگان اکسپرسیونیستی هنایش پذیر بود، به همان گونه که از نویسندگان غیراکسپرسیونیستی. او از منابع گوناگونی هنایش و الهام می پذیرفت، بی آن که بدان جهت نماینده این یا آن "سمت"، "مکتب" یا "ایسم" باشد. یگانه اثر برشت که احتمالاً می تواند اکسپرسیونیستی به نظر رسد، *Oratorium* (گزارش مقدس) (تقریباً متعلق به سال های 17-1916) می باشد. وانگهی باید گفت، که برشت از مرحله اولیه نویسندگیش

به وضوح از اکسپرسیونیسم فاصله گرفته است. او ستایش وجدآمیز اکسپرسیونیسم از فرد را تنزل رتبه انسان فاعل به مفعول درک می کرد، و بر این بود، که در هرج و مرج شهر بزرگ انسان عاجز از برقراری رابطه مثبتی با هم‌نوع می باشد. برشت به وقت دانش آموزی در مونیخ (بهار 1917) در تمرینات آرتور کوتشر (Artur Kutscher)، پروفسور هنر تئاتر، شرکت می نمود، و بی اعتناء به اوقات تلخی کوتشر به تمسخر تراژدی *Seeschlacht* (جنگ دریایی) (1917) و رمان *Der Anfang* (آغاز) (1917) به ترتیب آثار رینهارد گورینگ (1887-1936) (Reinhard Goering) و هانس جوهرست (Hanns Johst) (1890-1978)، دو نام عمده اکسپرسیونیسم آلمان، می پرداخت. برشت در تابستان 1918 به نهر نوشت: "هنر جوان زمان فقط مخالفت مرا برمی انگیزد. این اکسپرسیونیسم وحشت ناک است." *بال* برشت به طور قطع بخشاً در ضدیت با نمایشنامه (تنها) (1917) *Der Einsame* از جوهرست می باشد) اما بی آن که این امر مانع معاشرت آن دو و مکاتبه شان به اشکال دوستانه - همکاریانه تا تابستان 1920 گردیده باشد). برشت هرگز رغبتی به تولر نداشت. اما به جورج کایسر (Georg Kaiser) (1878-1945) اهمیت زیادی قائل بود، دقیقاً به سبب جوانی از اثر او که از اکسپرسیونیسم فاصله می گرفت. برشت بعدها در مناسبتی گفت، که او دارای دو "پدر غیرواقعی" معنوی بود؛ یکی از آن ها کایسر نام داشت. برشت طبیعتاً با واعظ سرودی انقلاب جهانی و برادری بین المللی پرولتاریا یوهانس روبرت بشر (Johannes Robert Becher) (1891-1958)، به شدت هناییده از اکسپرسیونیسم، اهل مونیخ و از 1919 عضو ک.پی.دی<sup>14</sup>، آشنا بود، ولی بی آن که ارزش چندانی به نو یسننگی او قائل بوده باشد.

ترک ایمان مذهبی نه رهنمون شخص به صرفاً یک سمت، اما سمت های چندی است. برشت پس از ترک ایمان مذهبیش با دو سمت مواجه بود: جبرگرایی، مادیت گرایی افراطی. اندیشه ای که تعمق در آن می توانست وحشت ناک باشد، و موارد زیادی نشان می دهند برشت در چنین اندیشه ای تعمق نموده است، این بود که اگر خدا وجود ندارد، و دنیا مادی است، پس دنیا می تواند به وسیله نیروهای کور، مکانیکی، فهم ناپذیر برای انسان ها هدایت گردد. در این حالت انسان به مفعولی تنزل می یابد، که ناتوان از اعتراض فهیمانه یا مداخله به جلو رانده می شود. مونسترر روایت می کند، برشت چگونه در ارتباط با نوشتن نمایشنامه ای که عنوان *Mann ist Mann* (آدم آدم است) (1921) را یافت، استنباطش از دنیا را به صورت یک سیستم مکانیکی به سختی معین شده و کنش های انسان را به صورت اعمال غیرارادی، قابل پیش گویی طالع بینانه توضیح می داد! عذاب دیدگی برشت جوان از چنین اندیشه ها و نظراتی در نوشتارهایی از او محسوس است، از آن میان در طرح کوچک *Die Erleuchtung* (وهی) (1921)، که مربوط به مردی است، که ناگهان به بیهودگی جبری هستی با تمام خوف انگیزیش پی می برد.

اما نفی خدا و مادیت گرایی افراطی هم چنین می تواند به تلذذ حیوانی از زندگی، به مطالبه و برنا مه ای خودخواهانه و بی ملاحظه منتهی گردد. چنین گرایشی در مادیت گرایی افراطی برشت نیز یافت می شود. ما آن را در شعر "هشدار در مورد فریب" ملاحظه می نماییم، که در آن ضمن وعظ این که

هستی دیگری جز این وجود ندارد، توصیه‌هایی درمورد نهایت تلذذ از زندگی موجود به پیش کشیده می‌شود. این برنامه هم چنین در *نمایشنامه بال* و در تضاد مستقیماً مجادله‌ای با ایمان اکسپرسیونیسم به "انسان" اعلام می‌گردد. شخص اصلی نمایشنامه تجسم هنرمند متلذذ از زندگی و در ضدیت با جامعه است، هنرمند طبیعت پرست که به منافع تجاری یا سیاسی فرهنگی اجازه استفاده یا سوء استفاده از خود را نمی‌دهد، پی‌رو هیچ روش و آیین دستوری نیست، هنرمندی که یک احساس یگانگی شاعرانه با طبیعت محرکه اوست، اما هم چنین کاملاً خودخواه، بی‌ایمان و مضر کسانی است که به او اعتماد می‌کنند. *بال* غیراجتماعی است، ولی غیراجتماعی در یک جامعه غیراجتماعی، جامعه سرمایه‌داری، که به پندار برشت - چنان که بعدها در سال 1954 نظر داد - زندگی ستیز و دشمن فرهنگ است.

واضح است که ارتباطی بین تلذذ بال گونه (به شیوه بال، شخص اصلی نمایشنامه بال) از زندگی و انزجار از گنده‌گویی و ایماء و اشارات اکسپرسیونیسم و سرباز کراگلدن در *صدای طبل‌ها در شب*، که با سخنان وهن آمیز در مورد "نظرات شیرین" انقلابیون دست در دست معشوقه به منزل، به تخت‌خواب سفید بزرگش روان است، موجود می‌باشد. هم چنان که تلذذ بال گونه را تا حدودی در زندگی شخص برشت می‌توان تشخیص داد. اکثر همکاران برشت مورد استفاده و مصرف او قرار می‌گرفتند. نویسنده ماری لوئیز فلیسر (Marieluise Fleißer) (74 - 1901)، که طی سال‌های 29 - 1923 دارای رابطه خصوصی با برشت بوده، در داستان بلندش با عنوان "Avantgard" (پیش‌قراول) (1962) تصویر مؤثری از برشت نقش کرده است، که نشانگر سلطه جویی شبه شیطنی برشت بر دیگران می‌باشد. فلیسر در داستانش درباره برشت می‌گوید، که او یک "صیاد آدم" بود، او "خونش را می‌مکید" و نسبت به لاشه‌ها در پیرامونش بی‌تفاوت بود. (منظور از لاشه‌ها کسانی هستند، که به اشکال مختلف از سلوک و رفتار ناشایست برشت صدمه می‌پذیرفتند). برشت درباره خود در شعر "Vom armen B.B." (درباره بی.بی. بیچاره) (1922) نوشته است: "شما در من کسی را دارید، که نمی‌توانید به او متکی باشید."

برشت جوان تا اندازه زیادی هم‌نوعانش را "ماده" تلقی می‌کرد، درکی در تباین زننده با سنت‌های بشردوستانه سوسیالیسم. این گونه برخورد برشت به انسان طبعاً انعکاسش را در رابطه او با جنس مخالف (زن) نیز داشت. برشت زن را مفعول جنسی تلقی می‌کرد، و رابطه اش با زنان بر اساس سروری طلبی مرد بود. پائولا بانهلزر (Paula Banholzer) (89 - 1901) در *Erinnerungen und Gespräche* (خاطرات و گفت و گوها) (1981) به کوشش: آکسل پولاندر (Axel Polander) و میلیبالد اسر (Millibald Eser) می‌نویسد: "برشت مرا ملک شخصی خود می‌دانست."

پرواضح است که این هر دو جنبه جبرگرایی شبه خرافی و مادیت‌گرایی افراطی برشت فرسنگ‌ها از ماتریالیسم دور است، یعنی از فلسفه‌ای که جهان را *مادی*، تغییرپذیر و قابل شناخت درک می‌کند، و بر اینست که ساختار اجتماعی و فرهنگی جامعه در نهایت وابسته است به شرائط مادی، و اندیشه‌ها، نظریات و تصورات انسان‌ها در هر حال انعکاس یا بازتولید کم و بیش درست، تقریبی طبیعت و روابط اجتماعی مادی می‌باشند، و انسان‌ها در داخل حدود مادی مشروط‌شان قادر به تغییر و

هدایت تکامل اجتماعی و رابطه جامعه اجتماعی با طبیعت هستند. هنگامی که شوماکر در کتابش درباب نمایشنامه نویسی برشت ضمن توصیف احوال برشت جوان مؤکداً از "ماتریالیسم فلسفی" او سخن می گوید، گفته هایش کاملاً نادرست است. خوانندگان کتاب او به آسانی می توانند "ماتریالیسم فلسفی" به فهم برشت را با "ماتریالیسم مارکسیستی" یکسان درک کنند، و در نتیجه این برداشت نادرست را داشته باشند، که برشت جوان مارکسیست بوده است.

مجموعه شعر هائوسپوستیل تصویر خوبی از نحوه رویکرد برشت جوان به هستی ارائه می نماید. اکثر اشعار مجموعه مسلماً در تاریخی زودتر از سال انتشار آن، 1927، سروده شده اند، و می توان فرض کرد شاعر آن ها را پذیرفته باشد، زیرا او ضمن تصحیح بعدین اکثر اشعار چیز مهمی از آن ها حذف نکرده، حتی تفسیری بر آن ها ننوشته است. دیرتر، در سپتامبر 1938، برشت در دفتر روزانه کار خود نوشته است: "هائوسپوستیل بلاشک حامل مهر انحطاط طبقه بورژوازی است." (*Die Hauspostille trägt* zw eifellos den Stempel der Dekadenz der Bürgerlichen Klasse. و آبوش در نقدش از هائوسپوستیل در نشریه پرچم سرخ در اکتبر 1927 درباره برشت نوشته است: "او بر ضد بورژوازی، ولی هنوز بدون ارتباط درونی با پرولتاریا است." در نقطه مقابل ناقدینی که در هائوسپوستیل مایل به یافتن علایمی از "کمونیسیم" برشت و وابستگی او به "بی تعصبی نو" (*Neue Sachlichkeit*) یک سمت هنری و ادبی ضد اکسپرسیونیستی، واقعیت گرایانه) بوده اند، شوهمان در گزاره اش از تکوین هائوسپوستیل نوشته است: "کلیه این اشعار پیش از متعهد شدن نویسنده به کمونیسیم و پیش از وجود داشتن بی تعصبی نو سروده شده اند."

تا جایی که به بی تعصبی برشت مربوط می گردد، این مورد در جاهای زیادی در نویسندگی او یا فتنی است، اما او در برابر "بی تعصبی نو"، چه به صورت سمت و چه جنبش همواره محتاط و خُرده گیر بوده است.

در نویسندگی برشت مورد دیگری نیز مشهود است، و آن همدردی با قربانیان این دنیای ترسناک می باشد، موردی مرتبط با خشم نسبت به جامعه، اوضاع، انسان هایی که وحشت بشری را ایجاد می نمایند، برمی تابند، تسریع می کنند. در نمایشنامه تک پرده ای *Biblen* (انجیل) از کارهای گذشته برشت دلسوزی او به روشنی نسبت به آن اهالی در شهری است، که کل هستی شان را در راه جنگ های مذهبی وحشت بار به مخاطره می افکنند؛ نرم دلی او نسبت به دختر جوانی است، که آماده "قربانی ساختن خود" برای نجات شهر می باشد؛ و او به روشنی از اصول پرست مذهبی کوتاه فکری که نه تنها حاضرست در راه اصولش به میرد، بلکه هم چنین هزاران تن را نیز با خود به کام مرگ روانه سازد، فاصله می گیرد. برشت در 1920 در نقد از نمایشنامه *Don Carlos, Infant von Spanien* (دون کارلوس، بچه اسپانیا) (1787) یک تراژدی تاریخی در پنج پرده از شیلر درباره مبارزه علیه استبداد و برای آزاداندیشی، می نویسد، که او پس از خواندن رمان *The Jungle* (جنگل)<sup>15</sup> اثر آپتن سینکلیر (Upton Sinclair) (1878-1968) درباره "آزادی" کارگران قصابخانه ها در شیکاگو تحت استیلای سرمایه داری غرش کننده، نمی تواند "عدم آزادی" دون کارلوس را کاملاً جدی به گیرد، و نقدش را با این توصیه به پایان می

رساند: "هم چنین رمان سینکلیر را بخوانید." برشت در شعر راجع به ماریه فارار (Marie Farrar) بچه کش (1922) از خوانندگان می خواهد، که بی عاطفه نباشند، " زیرا همه موجودات نیازمند مساعدت همگان هستند." برشت ضمن به صحنه بردن نمایش زندگی ادوارد دوم از انگلستان در 1924 کوشید سربازان مفلوک را به صورت قربانیان جنگ خونین داخلی معلول جاه طلبی پادشاه به نمایاند. جهان بینی نویسنده جوان تا اواسط دهه 20 نه سوسیالیستی به معنای عام و نه اصلاً مارکسیستی بوده، ولی امکان تکامل در سمت های دیگری، هم چنین مارکسیستی وجود داشته است.

## 2

### در راه

نیمه دوم دهه 20 آن دوره ای بود، که یک فاجعه را در بطنش حمل می کرد. در ورای یک نمای تب آلود تحکیم و ترقی ناگهانی سست بنیاد، تضادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حدت می گرفتند. آوریل 1925 نماد عصر قیصری و نظامی گری آلمان ژنرال فلدمارشال پول فن هیندنبورگ (Paul von Hindenburg) (1847 - 1934) با قریب 15 میلیون آراء به ریاست جمهوری برگزیده شد. در مقابل، آراء نازیست ها در انتخابات پارلمان در ژوئیه 1932 تقریباً 12 میلیون بود. ملت آلمان از نیازهای مادی رنج می برد. در سال های 29 - 1928 شمار بی کاران به 2 میلیون و در دسامبر 1931 به 5 میلیون بالغ شد. ژانویه 1933 هیتلر صدراعظم آلمان گردید.

نیمه دوم دهه 20 در ارتباط با برشت دوره ای بود، که او مسائلی را که در قبل شخصی تلقی می کرد، در رابطه سیاسی قرار داد. و این جریان چندجانبه و درازمدت بود. آن را می توان در اشتغال برشت با سیاست و ادبیات سوسیالیستی، در شرکتش در بحث های سیاسی، در تولید ادبیش ره گیری نمود. آن تدریجاً به شکل واضح و سازش ناپذیر و صریح به طرف گیری برشت از مارکسیسم و کمونیسم، از جنبش انقلابی، از ک.پی.دی و از اتحاد شوروی منتهی گشت.

### مطالعه ادبیات مارکسیستی و ادبیات سیاسی دیگر

به تاریخ چند بار ذکر شده، مشهور 1926 باز می گردیم.

هائوپتمان شاهد عمده است. او در میان یادداشت های قدیم مربوط به دوره همکاریش با برشت یادداشت زیر (چاپ شده برای نخستین بار در دومین شماره ویژه برتولت برشت از دفاتر ادبی نشریه حس و شکل در 1957) را یافت:

" اکتبر 1926. پس از به اجراء درآمدن آدم/آدم/است برشت کارهایی دربارهٔ سوسیالیسم و مارکسیسم فراهم می آورد و یادداشت می نماید، کدام آثار مهم را باید ابتداء مطالعه کند. او از محل سکونایش در تعطیلات زمان کوتاهی بعد در نامه ای می نویسد: 'من غرق خواندن سرمایه هستم. حالا دیگر باید به صراحت به رسم<sup>۱</sup>'

" به این گواهی هائوپتیمان تأیید پیش گفتهٔ برشت را می توان اضافه کرد: " آن موقع، ابتداء آن موقع من مارکس را خواندم."

تنها یک گواهی در مورد آشنایی برشت در تاریخ پیش تر از 1926 با ادبیات مارکس وجود دارد. کاهن در کتاب شرح حالیش درباب فوشتوانگر ذکر می کند، که فوشتوانگر و برشت به اتفاق تعطیلات را در تا بستان 1924 - یعنی دو سال پیش تر از 1926 - در روگن می گذراندند. " در روگن آن ها به اندازهٔ کافی بر سر تفسیر مارکس مجادله کردند. در هر حال در یک مناسبت برشت با عصبانیت اشاره کرد، که فوشتوانگر بهتر بود مارکس را به خواند. لیون مارکس را چند سال پیش خوانده بود و با طبع ملایمش به حملهٔ دوست خود تبسم می کرد. " این که فوشتوانگر در آن تاریخ با مارکس و نظریات او آشنا بوده، یک امر مسلم است، ولی برشت چه؟ برشت جوان همیشه به خود اجازهٔ به راه انداختن بحثی بر اساس دانش دست دوم را می داد، و بنا بر آن چه در مبحث پیشین گفته شد، او با ادبیات مارکس از طریق مطالعهٔ آن ها آشنایی نداشته است.

گواهی فوق الذکر هائوپتیمان، که همه جا در ادبیات درباب برشت نقل شده است، کاملاً دقیق نیست، به این مفهوم که آن هرگز از سوی کسانی که به منابع مادهٔ شرح حالی دست رسی داشته اند، تعمیق یا تکمیل نگردیده است. در یادداشت های منتشر شدهٔ شخص برشت هیچ رهنمونی نمی یابیم. دفاتر روزانهٔ انتشار یافتهٔ برشت صرفاً شامل سال های 22-1920 می گردند، و این ها به اضافهٔ یادداشت های شرح حالی او مربوط به دورهٔ 54-1920 تا جایی که به اواسط نیمهٔ دوم دههٔ 20 مربوط می شوند، بسیار مختصر هستند. *Briefe* (نامه ها)ی برشت (1981) نیز اطلاعات چندانی از مطالعهٔ سیاسی او در این دوره به دست نمی دهند، و نامهٔ نقل قول شده از هائوپتیمان جزو این کتاب برشت نیست. دفتر روزانه کار برشت نیز از سال 1938 آغاز می گردد.

بنابراین جای تأسف است، که هائوپتیمان اطلاعات دقیقی به دست نداده است. نقل قول او از برشت چند پرسهٔ پاسخ داده نشده مطرح ساخته است. ما دارای اطلاع ناچیزی از این مورد هستیم، که وقتی برشت در نامه ای در آخر تابستان 1927 به هلن ویگل (Helene Weigel) (71-1900) از او می خواهد " هر ادبیات مارکسیستی" را به وی ارسال کند، منظورش کدام ادبیاتی هستند؟ سپس " یادداشت می نماید"، کدام آثار مهم را باید ابتداء مطالعه کند. سؤال این که آثار چه کسانی را؟ آیا از مارکسیست های مجرب؟ اما یک نکته مسلم است، و آن این که برشت مطالعهٔ سرمایه را آغازیده، و " غرق خواندن"

<sup>1</sup>(Oktober 1926. Nach der Aufführung von 'Mann ist Mann' beschafft sich Brecht Arbeiten über den Sozialismus und Marxismus und lässt sich aufschreiben, welche Grundwerke er davon zuerst studieren Soll. Aus dem Urlaub schreibt er in einem Brief kurze Zeit später: 'Ich stecke acht Schuh tief im Kapital. Ich muss das jetzt genau wissen.')

آن بوده است. و در این مورد کارل هینز لودویگ (Karl - Heinz Ludwig) (و. 1936) در کتابش *Bertolt Brecht, Philosophische Grundlagen und Implikationen Seiner Dramaturgie* (برتولت برشت، اساس فلسفی و پیچیدگی های فنّ درام نویسی او) (1975) این پرسش را مطرح می سازد، که آیا اشتغال برشت با مطالعه سرمایه با توجه به حجم قابل ملاحظه اثر تا چه اندازه عمیق بوده است؟ پاسخ این پرسش به نظر می رسد از طرف ایسلر در گفت و گوهایش با بونگه در باره برشت داده شده باشد. ضمن گفت و گوها بونگه می پرسد: " سرمایه را که حتماً باید خوانده باشد؟ - ایسلر: بی شک جلد اول را. - بونگه: نه بیش از آن؟ - ایسلر: بیش از آن برای او لازم نبوده است. همان برای برشت کفایت می کرده است." گفت و گوهای ایسلر و بونگه آموزنده است. بونگه تمام وقت سعی می کند برشت را دارای عنوان قرمز به سازد، برچسب سیاسی مشخص " مارکسیست" به او الصاق نماید، در حالی که ایسلر این نوع استنباط و شیوه طرحی را نمی پذیرد. او به یک صحبتش (از قرار معلوم در یک سمینار یا نظیر آن) با چند آلمانی با معلومات اشاره می کند، که درصدد تشخیص برشت به صورت مارکسیست بودند، آن قدر که سرانجام کاملاً برشت را فراموش نمودند، و صحبت شان به مارکسیسم منحصر گردید، موضوعی که مورد علاقه دانشجویان نیز بود. و ایسلر با لحن مخصوصی می افزاید: " نه همه دانشجویان". در خاتمه ایسلر به دانشجویان گفته بود، که او برخلاف دوستان با معلوماتش ادبیات برشت را به سبب مارکسیست بودن آن نمی خواند - اگر مقصودش این بود، در عوض ادبیات مارکس را می خواند - و اقرار کرده بود: " من برشت را می خوانم، زیرا او باشکوه است!"

در این رابطه قابل ذکر است، که در کتاب شرح حالی مصور هشت درباب برشت، صفحه 77، عکسی با شماره 100 از کتاب سرمایه با این زیرنوشت وجود دارد: " نسخه مارکس متعلق به برشت. زمانی که من سرمایه را خواندم، نمایشنامه هایم را فهمیدم. خواهند فهمید، چرا من خواهان اشاعه بااهمیت این کتاب هستم. تقریباً 1927.<sup>2</sup>

از گفته برشت این برداشت را می توان کرد، که کتاب در این عکس نسخه سرمایه متعلق به برشت در سال 1927 می باشد، حتی شاید همان نسخه ای که او در سال 1926 غرق خواندنش بوده است. در هر حال در رابطه با مطالعه سرمایه به وسیله برشت در 1926 آگاهیم، که برشت علاقه بخصوصی به نسخه مشخصی از آن کتاب شامل یک مقدمه داشته، که به وسیله کورش (درباره این رافضی بیش تر در بعد) از طرف " انتشارات کیپنهئور" در سال 1932 بیرون داده شده بود، و آن نسخه تنها شامل جلد اول سرمایه بوده است. از این نسخه کتاب در چند مورد در نامه های برشت و کورش سخن گفته شده است.

شوماکر نیز در کتاب شرح حالیش، از هائوپتیمان نقل قول می کند، و ضمناً از دو کتابی که برشت در سال 1926 مطالعه نموده، و مربوط به اتحاد شوروی بوده اند، نام می برد. یکی از آن ها کتاب هنری ژیلبو (Henri Guilbeaux) (1884 - 1938)<sup>16</sup> با عنوان *Lenin, Ein Treues Bild seines Wesens* (لنین، یک بیکره حقیقی) (1923) بود. کتاب توصیف سیاسی مفصلی از کار لنین و خاطرات شخصی بسیار از او

<sup>2</sup>" Marx - Ausgabe Brechts. Als ich Das Kapital von Marx las, verstand ich meine Stücke. Man wird verstehen, dass ich eine ausgiebige Verbreitung dieses Buches wünsche. Etwa 1927.)

را دربرمی گیرد. آن در زمان انتشارش از نقطه نظر حزب کمونیست کاملاً قابل قبول بود، و بلافاصله نیز به زبان های روسی و فرانسوی درآمد، ولی سپس - در سال های 27-1926 - به دلیل اشارات و عطف توجه دهی های آن به لو تروتسکی (Lev Trotskij) (مقت 1940-1879) تقبیح گردید، و بعد به دلیل نام برده شدن به گفتمان " دشمنان خلق " در آن: گریگوری زینوویف (Grigorij Zinovjev) (مقت 1936-1883)، لو کا منف (Lev Kamenev) (مقت 1936-1883)، نیکلای بوخارین (Nikolaj Bukharin) (مقت 1938-1888)، کارل رادک (Kark Radek) (مقت 1939-1885) و دیگران، هم چنین به دلیل تکامل سیاسی شخص نویسنده کتاب بیش از پیش تقبیح شد. در حالی که برشت در تابستان 1929 همفکریش را با ژیلبو بیان می نمود، ژیلبو از ناحیه کمونیست های آلمانی مورد حمله قرار گرفت، و در نشریه کمونیستی *Linkskurve* (گردش به چپ) در آغاز 1930 به علت محکومیت مرگ او در فرانسه مورد ریشخند واقع، و احمق کاملی نامیده شد، که زمانی می پنداشته کمونیست بوده، در صورتی که هرگز نمی دانسته از چه چیزی حرف می زده است! جالب است شوماکر در کتابش فقط از نویسنده و کتاب او نام می برد، اما کلمه ای درباره برخورد موصوف به نویسنده ذکر نمی کند. در خصوص دومین کتاب مطالعه شده به وسیله برشت، شوماکر تنها از عنوان آن نام می برد: *Geist und Gesicht des Bolschewismus* (روح و سیمای بلشویسم) (1926). نویسنده این کتاب رنه فولوپ میلر (René Fülöp - Miller) (1891-1963)، یک نویسنده محافظه کار - مسیحی است، و توصیفش تا درجه زیادی ضدشوروی می باشد. تصاویر کتاب حائز ارزش سندگرایانه بااهمیتی بود، و برشت بنابراین ضمن صحبتش از کتاب توصیه می کرد باید با قیچی تصاویر را از نوشته ها برید و جدا کرد! مقصود شوماکر از خودداری از ذکر این نکات در کتابش آنست، که از آگاه ساختن خوانندگان از این موضوع به پرهیزد، که وقتی برشت در 1926 دو کتاب درباره اتحاد شوروی برگزیده، یکی از آن ها کتابی بوده که در آن تاریخ می رفته تا کم تر برای ک. پی. دی قابل قبول گردد، و دیگری علناً ضدشوروی بوده است. شوماکر اندکی جلوتر در کتابش نقل می کند، که برشت علاوه بر ادبیات جورج ویلهلم فریدریش هگل (Georg Wilhelm Friedrich Hegel) (1770-1831)، به مطالعه دستنویس های فلسفی به جا مانده از لنین (des philosophischen Nachlasses Lenins) نیز سرگرم بوده است. منظور او از این دستنویس ها فقط می تواند دفاتر یادداشت به جا مانده از لنین حاوی تفاسیر فلسفی گوناگون، *Filosofskije tetradi* (به آلمانی: *Aus dem philosophischen Nachlass*)، باشد. ولی در این مورد نیز جا به جا سازی محتاطانه تاریخ به وسیله شوماکر به خوبی محسوس است. با دقتی نمی توان برداشت دیگری جز این داشت، که در این جا از تاریخ پیشا 1930 سخن گفته می شود، در حالی که ترجمه آلمانی دستنویس های لنین ابتداء در آغاز 1933 انتشار یافته است، و بنابراین اگر برشت آن را مطالعه نموده باشد، مسلماً باید در زمانی بوده باشد، که او به طرف گیری سیاسی پرداخته بوده است. هم چنین شوماکر ذکر نمی کند، که آیا برشت با اثر فلسفی دیگر لنین *ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم* (1909)، که برای نخستین بار در سال 1927 به صورت جلد سیزدهم *Lenins Sämtliche Werke* (مجموعه آثار لنین) (چاپ آلمانی) و بعد به صورت کتاب جداگانه در سال 1935 بیرون آمده، آشنا بوده، یا آن را نیز مطالعه نموده باشد؟



به طور کلی به نظر عجیب و اندک قابل فهم می رسد، که چه صحبتی از مطالعه ادبیات سوسیالیستی و مارکسیستی به وسیله برشت در میان است. به عنوان مثال از کتب ژیلبو و فولوپ میلر در نوشته های ولکر نام برده نمی شود. در عوض در کتاب او شرح وقایع زندگی برشت نام دو کتاب دیگری ذکر می شود، که اثری از آن ها در کتاب شوماکر نیست. یکی از آن دو کتاب (در واقع جزوه) *Die neuen Hef te der Revolutionsgeschichte* (جزوه نوین تاریخ انقلاب) نام داشته، که برشت در نامه پیش گفته اش در اوا خر تابستان 1927 از ویگل خواسته بود آن را به همراه نوشته مارکسیستی دیگری برای او ارسال نماید. نام آن نوشته مارکسیستی دیگر در نامه برده نشده، اما آن به احتمال قوی باید *Illustriete Geschichte der russischen Revolution* (تاریخ مصور انقلاب روسیه) باشد، که به شکل جزوات طی سال های 28- 1927 در برلین انتشار یافته است. چرا شوماکر این نکته را ذکر نمی کند؟ آیا شاید به این دلیل که آن به وسیله بو خارین، نیکولای کریلنکو (Nikolai Krylenko) (مقت 1938- 1885)، فنودور راسکولنیکوف (Fjodor Raskolnikov) (1892- 1939) و تروتسکی، یعنی قربانیان جنایات استالین، به رشته تحریر درآمده است؟ کتاب دیگر *Karl Marx, Leben und Werk* (کارل مارکس، زندگی و اثر) (1928) تألیف اوتو روله (Otto Rühle) (1874- 1943) می باشد،<sup>17</sup> که برشت آن را در زمرة بهترین کتب سال 1928 می دانست. کتاب شرح حالی روله در باب مارکس در 500 صفحه بخشاً تحلیل روانکاوانه و از حیث ماده غنی است. روشن است ک.پی. دی رغبتی به روله نداشت، و کتاب او مایه غیظ و خشم بسیار حزب گردید. هرمان دونکر (Hermann Duncker) (1874- 1960) نقدش از کتاب روله را در نشریه گردش به چپ (ژانویه 1930) با این واژه ها به اتمام می رساند: "هیچ آشپز فاشیست کثیفی هرگز غذای ضدمارکس مسموم تری از این را که روله زرنگ موفق به آن شده، نپخته است." این کتاب را برشت واقعاً در سال 1928 - زمانی که به حزب کمونیست آلمان نزدیک می شد - به عنوان یکی از بهترین کتب سال برگزیده و معرفی کرده بود (در 1926 کتب ژیلبو و فولوپ میلر را، در 1927 تاریخ مصور انقلاب روسیه را).

برشت اغلب و بنا به دلایلی عمداً در مورد حافظه بد خود غلو می کرد. به عنوان نمونه در نامه ای در 1937 از "روله قدیم" چنین سخن می گوید: "می دانی همو که باید مارکس را با نظر به بیوست مز منش توضیح داده باشد، من نمی دانم این حقیقت دارد یا نه." برشت که در 1928 کتاب روله را در شمار بهترین کتب سال می دانست، تقریباً 10 سال بعد با لحنی از آن سخن می گوید، که انگار کتاب و نو یسنده اش را نمی شناسد!

به دلیل خوبی می توان پرسید، آیا برشت واقعاً چه ادبیاتی مطالعه می کرده است؟

### روشنگری ها

<sup>12</sup> از جمله هنرپیشه کمدی و کارگردان مشهور چارلز چاپلین (Charles Chaplin) (1889- 1977) سود هنری زیادی از مطالعه رفتار مضحک هیتلر برد، و بر این اساس یکی از آثار ماندگارش، کمدی سیاسی گونه *The Great Dictator* (دیکتاتور بزرگ) را در سال 1940 خلق کرد.

<sup>13</sup> مصداق این، پاک سازی ها در کمینترن (Komintern) (اختصاراً *انترناسیونال کمونیستی*) بود. روی مدودف (Roi Medvedev) (و. 1925)، مورخ و مبارز حقوق شهروندی، اقدام ضدکمینترن استالین را بر اساس مطالعه ژرف تاریخ عصر

استالین در مقاله ای در آوریل 1969 در نشریه کمونیست چنین خلاصه کرده است: "(...) به دستور استالین بیش از 60٪ دستگاه کمینترن به صورتی که پس از هفتمین کنگره جهانی ترکیب شده بود، معدوم گردید، و تنها طبق یکی از صورت های اسامی خارجی تأیید شده از سوی استالین در حدود 300 عضو فعال کمینترن دستگیر شدند."

<sup>14</sup> بشر بعد به یک شخصیت فرهنگی ک.پی.دی تبدیل گردید. او جزو رهبری اتحادیه نویسندگان پرولتاریایی - انقلابی آلمان (Bund proletarische - revolutionärer Schriftsteller Deutschlands)، عضو هیئت تحریریه نشریه گردش به چپ، در مهاجرت در مسکو سردبیر *Internationale Literatur / Deutsche Blätter* (ادبیات بین المللی / جراید آلمانی)، از 1945 پس از بازگشت به آلمان متصدی مقامات رهبری کننده، سرانجام وزیر فرهنگ آلمان شرقی (سابق) بود.

<sup>15</sup> تحقیقاتی به مدت تقریباً شش ماه در سال 1904 که سینکلیر با لباس مبدل و هویت مخفی در صنایع گوشت آمریکا برای روزنامه سوسیالیستی *Appeal to Reason* (اپیل تو ریزون) در شهر شیکاگو انجام می داد، الهام بخش او برای خلق رمان گرایشی جنگل گردید. در میان چهاردیواری یک قصابخانه ماشینی عظیم، کثیف، متعفن، با سر و صدای سرسام آوری و جرقه ماشین ها او با چهره کریه عفریت سرمایه داری رو در رو می شود، و به رأی العین تجربه می نماید، که " سرمایه مانند یک خونخوار فقط با مکیدن کار زنده جان می گیرد، و هر قدر بیش تر آن را به مکد، به همان قدر بیش تر زنده خواهد بود." (مارکس: سرمایه، ج 1). ارزش فرد انسانی با نیروی کاری که او به قیمت معینه در بازار کار به کارفرمای سرمایه دار می فروشد، محک زده می شود، و این ارزش بیش از ارزشی نیست که گاو میش با کارش در دشت برای صاحب خود دارد. انسان موجودی است که هستیش در کار کردن، خوردن، خوابیدن و بازتولید نیروی کار مصرف شده اش خلاصه می گردد. تفاوت انسان با گله های گاو و خوک که از اقصاء نقاط مملکت به قصد ذبح - یا درست تر کشتار جمعی، که بی شباهت به کشتار رقت انگیز گله های سنگ ماهی در پیرامون ژاپن نیست - به قصابخانه ها می آورند، به نظر نمی رسد جز استعداد حرف زدن و ذره ای فکرکردن - که آن هم در جریان فرساینده و نهایتاً خرد کننده تولید از کار می افتد، چه، امر اساسی مقتضی از انسان حرکت و رقص یکنواخت، مداوم بازوها و عضلات او در هم آهنگی با ریتم کار ماشین هاست، به گونه ای که انگار انسان جزئی از مکانیسم آن ها شده - باشد. انسان هایی که با برخورداری از سلامتی و قوت به استخدام سرمایه درمی آیند، زمانی که آخرین قطرات عصاره نیروی شان مکیده شد، به مانند تفاله انسانی از جریان تولید بیرون پرتاب می شوند، تا به تحتانی ترین اقشار اجتماع به پیوندند، زندگی پارازیتی بیابند، " همان زندگی ای که در کشتارگاه ژرفای دوزخ اجتماعی به پایان می رسد." (Irving Stone (1903 - 89): *Jack London, Sailor on Horseback*, 1938.) و جای شان را در جریان تولید تازه نفسانی پر کنند، که سرنوشت مشابه در انتظارشان است. این واقعیت عینی خشن، بی ترحم و هلاکت بار را سینکلیر می بیند، حس می کند، درک می کند، لمس می کند، و گزارش بی ملاحظه آن را در قالب زیبایی شناختی رمان صادقانه به دست می دهد. و آیا بر یک چنین اثر چه نامی مناسب تر از نام همان قانونی که در شکل سفسطه ایش در جامعه سرمایه داری حاکم است - "جنگل"؟ جنگل برای نخستین بار به صورت داستان مسلسل از 25 فوریه تا 4 نوامبر 1905 در *اپیل تو ریزون* انتشار یافت، و به صورت کتاب در سال بعد (1906) منتشر گردید. این کتاب جنجالی در جامعه سرمایه داری آمریکا برانگیخت، و چند ماه بعد از نشر در به تصویب رسیدن دو قانون در زمینه صنعت گوشت و نظارت بر آن بخشاً مؤثر افتاد. نویسنده مشهور جک لندن (Jack London) (1876 - 1916) ضمن نقدی درخشان بر رمان *جنگل* - که در ناموری این اثر برجسته و رسواکننده سرمایه داری مؤثر بود - *جنگل* را "کلبه عمو توم" (*Uncle Tom's Cabin*) از نظر بردگی دستمزدی نامید. (کلبه عمو توم کتاب مشهور هاربت الیزابت بیچر استون (Harriet Elizabeth Beecher Stowe) (1811 - 96) درباره برده داری در ایالات جنوبی اتازونی است، و در سال 1852 انتشار یافته است.)

<sup>16</sup> ژیلبو یک روزنامه نگار بود. در جنگ جهانی اول با لنین در سویس آشنا گردید، و سیاست ضدجنگ لنین (زیمروالد - چپ) را پذیرفت. از سویس اخراج گردید. در فرانسه به عنوان خائن به میهن به مرگ محکوم گردید. از آن جا گریخت. به مسکو رفت (در آن جا در کمینترن کار کرد). زمستان 23 - 1922 عازم برلین شد، و بالاخره در 1932، که همفکریش با کمونیسم را ترک کرده، ضدشوروی و تقریباً موافق فاشیسم گشته بود، به فرانسه بازگشت، و حکم مرگش پس از محاکمه دیگر او در 1933 لغو شد.

<sup>17</sup> روله از سال 1912 یک نماینده سوسیال دموکرات ها در پارلمان بود. نخستین کسی بود که در مارس 1915 به لیکنشت پیوست، و به اتفاق او بر علیه اعطائیات جنگ رأی داد. در انقلاب نوامبر یکی از چپی های رادیکال (Ultralinke) بود. یکی از دو رهبر شورای کارگران و سربازان در درسدن بود، اما آن را ترک کرد. در تحویل 19-1918 در اولین کنگره ک.پی.دی، سپس در کنگره غیرقانونی حزب در هیدلبرگ شرکت داشت، و اکتبر 1919 جزو 18 نماینده محروم شده از شرکت در مذاکرات بود. نمایندگانی که سال بعد، در آوریل 1920، حزب کارگر کمونیست آلمان (Kommunistische Arbeiterpartei Deutschlands (KAPD)) را تشکیل دادند، که از طرف حزب کمونیست آلمان مُهر " حزب فرقه گرای تفرقه انداز " به آن زده شد. زمانی که آن سپس به صورت حزب موافق به عضویت در کمینترن پذیرفته شد، یکی از شرائط پذیرش، اخراج روله به اتهام " فعالیت ضدشوروی " بود. بعد روله در چند کار سندیکالیستی گوناگون شرکت داشت.